

فصل ۳۸

جلد سوم، بخش ششم، فصل ۳۸ سرمایه؛ کارل مارکس
تایپ و تنظیم؛ سایت کمونیستهای انقلابی
مترجم؛ ف. فرخی

بهره تفاضلی: ملاحظات عمومی

در تحلیل بهره ارضی باید از این پیش فرض حرکت کنیم که محصولاتی که اینچنین بهره ای را می پردازند، یعنی محصولاتی که نزد آنها یک بخش از ارزش اضافه و لذا بخشی از کل قیمتشان را به بهره ارضی {تجزیه میکنند- برای مقصود ما کافی است که محصولات کشاورزی یا همچنین محصولات معادن مورد ملاحظه قرار گیرند - یعنی اینکه محصولات زراعی یا معدنی، همانند تمام دیگر کالاها به قیمت تولیدشان فروخته میشوند. یعنی اینکه قیمت های فروششان برابر است با هزینه اجزاء شان (ارزش سرمایه ثابت و متغییر بکار برده شده) بعلاوه یک سود که از طریق نرخ سود عمومی معین شده است و از روی کل سرمایه گذاشته شده محاسبه میگردد، چه بکار برده شده باشد و چه نباشد. پس ما فرض میگیریم که قیمت فروش متوسط این محصولات با قیمت تولیدشان برابر است. اکنون این سؤال پیش می آید که تحت چنین شرایطی چگونه ممکن است که یک بهره ارضی شکل بگیرد؟ یعنی اینکه از سود به بهره ارضی تبدیل گردد و لذا بخشی از قیمت کالا نصیب مالک ارضی شود؟

برای نشان دادن خصایص عمومی این شکل از بهره ارضی، فرض میگیریم که اکثر کارخانه های یک کشور معین با نیروی ماشین بخار بکار انداخته میشوند، در حالیکه تعداد معدود تری با نیروی طبیعی آبشار راه می افتند. اجازه بدهید فرض بگیریم که قیمت تولید در آن حوزه تولیدی {اولی} برای مقدار کالایی که سرمایه ای بالغ بر ۱۰۰ برای آن مصرف شده، ۱۱۵ باشد. این سود ۱۵ درصدی نه تنها بر حسب سرمایه مصرف شده ۱۰۰ تایی، بلکه برحسب کل آن سرمایه ایست که در تولید این ارزش کالایی بکار برده شده است. این قیمت تولید همانطور که قبلاً هم ثابت شد، از روی قیمت هزینه انفرادی برای هر تولید کننده صنعتی { سرمایه دار} تعیین نمیگردد، بلکه از روی آن قیمت هزینه ای که آن کالا بطور میانگین تحت شرایط میانگین سرمایه در همه قلمروی تولیدی خرج برداشته است، مییابد. این در واقع قیمت تولید برای بازار مییابد؛ قیمت متوسط برای بازار در تمایز با نوسانات آن. این اصولاً به شکل قیمت برای بازار و گذشته از آن به شکل قیمت تنظیم کننده بازار یا قیمت تولیدی برای بازار مییابد که طبیعت ارزش کالاها ظاهر میشود- اینکه آن، نه توسط زمان کاری که برای یک تولید کننده منفرد لازم است تا کمیت معینی کالا یا یک تک کالا را تولید کند، بلکه توسط زمان کار اجتماعاً لازم،

{یعنی} توسط زمان کاری که لازم است تا تحت شرایط تولید اجتماعی میانگین معینی بتوان کل مقدار انواع کالاهای اجتماعاً ضروری ای که در بازار موجودند را بوجود آورد، تعیین میگردد. از آنجاییکه نسبت‌های عددی معین در اینجا بی اهمیتند، لذا ما علاوه بر این فرض میگیریم که قیمت هزینه کارخانه‌هایی که با نیروی آب کار میکنند، بجای ۱۰۰ بالغ بر ۹۰ میشود. از آنجاییکه قیمت تولیدی تنظیم کننده بازار برای این مقدار از کالاها = ۱۱۵ با یک سود ۱۵ درصدی است، لذا کارخانه دارانی که ماشینهایشان را با نیروی آب بکار می اندازند نیز به ۱۱۵ خواهند فروخت، یعنی به آن قیمت میانگینی که قیمت بازار را تنظیم میکند. در نتیجه سودشان بجای ۱۵ به ۲۵ بالغ خواهد شد؛ قیمت تولیدی تنظیم کننده اجازه یک سود اضافه ۱۰ درصدی را به آنها میدهد، نه بدلیل اینکه آنها کالاهایشان را بالای قیمت تولیدی، بلکه بدلیل اینکه آنها را به قیمت تولیدیشان میفروشند، زیرا کالاهایشان یا سرمایه‌شان تحت شرایط استثنائاً بسیار مناسبی تولید شده و عمل میکنند، شرایطی که در مافوق شرایط میانگینی که در این قلمرو حکمفرمایند، قرار دارد. دو چیز خود را بلافاصله نمایان میکنند:

اولاً: سود اضافه تولیدکنندگانی که آبشار طبیعی را به عنوان نیروی محرکه استفاده میکنند، در آغاز، همانند هر سود اضافه دیگری عمل میکنند (و ما این مقوله را قبلاً در مبحث قیمت تولید تشریح کردیم) چیزی که نتیجه ای اتفاقی از معاملات پروسه گردش، یعنی از نوسانات اتفاقی در قیمت بازار نمیباشد، لذا این سود اضافه همچنین برابر است با تفاضل بین قیمت تولیدی منفرد برای این تولیدکنندگان دارای امتیاز و قیمت تولید اجتماعی عمومی که بازار را برای تمام این قلمروی تولیدی تنظیم میکند. این تفاضل برابر است با مازاد قیمت تولید عمومی کالاها مافوق قیمت تولیدی منفرد آنها. آن دو حدود تنظیم کننده این مازاد، از یک سو قیمت هزینه انفرادی و لذا قیمت تولیدی انفرادی و از سوی دیگر قیمت تولیدی عمومی میباشد. ارزش کالاهای تولیدشده با نیروی آب نازلتر است، زیرا که برای تولیدشان کل کمیت کار کمتری احتیاج است، یعنی کار کمتری که در شکل مادیت یافته اش تشکیل بخشی از سرمایه ثابت را میدهد. کار استعمال شده در اینجا، مولدتر است. بارآوری انفرادی آن بزرگتر از آنی است که در اکثر دیگر کارخانه‌های هم‌نوع استعمال میگردد. نیروی بارآور بزرگتر آن، خود را بدین گونه می نمایاند که برای تولید حجم مشابه ای از کالا، احتیاج به کمیت کمتری سرمایه ثابت دارد، کمیت کمتری از کار مادیت یافته در مقایسه با دیگران؛ علاوه بر این کمیت کمتری از کار زنده، زیرا که چرخ آبی احتیاجی به گرم کردن ندارد. این بارآوری انفرادی بزرگتر کار بکار گرفته شده، ارزش را، در ضمن همچنین قیمت هزینه و در نتیجه قیمت تولید کالا را، پائین می آورد. این برای سرمایه دار صنعتی اینگونه جلوه میکند که قیمت هزینه کالا برای او کمتر است. او می بایست برای کار مادیت یافته کمتری و همچنین دستمزدی کمتر برای مقدار کمتری نیروی کار زنده مصرف شده، پرداخت نماید. از آنجاییکه قیمت هزینه کالاهای او پائین تر است، لذا قیمت تولید انفرادی او نیز کمتر میباشد.

قیمت هزینه برای او ۹۰ بجای ۱۰۰ است. در نتیجه قیمت تولید انفرادی برای او میباشد ۱۰۳,۵ بجای ۱۱۵ باشد (۱۰۳,۵ / ۹۰ = ۱۱۵ / ۱۰۰). تفاضل بین قیمت تولید انفرادی برای

او و {قیمت تولید} عمومی، توسط تفاضل بین قیمت هزینه انفرادی برای او و {قیمت هزینه} عمومی معین میگردد. این، یکی از آن اندازه هایی است، که محدوده سود اضافه او را تشکیل میدهد. دیگری اندازه قیمت تولید عمومی است، که نرخ سود عمومی در آن، به عنوان یکی از فاکتورهای تنظیم کننده، شرکت میکند. اگر ذغال سنگ ارزانتر بشود، در نتیجه تفاضل بین قیمت هزینه انفرادی برای او و {قیمت هزینه} عمومی و از آنجا سود اضافه او تقلیل خواهد یافت. اگر او ناچار گردد که کالاهایش را به ارزش انفرادیشان و یا به قیمت تولیدی تعیین شده توسط ارزش انفرادیشان بفروشد، لذا تفاضل ناپدید میگردد. این از طرفی نتیجه آن است که کالاها به قیمت عمومی بازارشان، یعنی به آن قیمتی که رقابت تمام قیمتها را به آن یکسان میکند، فروخته میشوند و از طرفی دیگر نتیجه آن است، که بارآور شدن انفرادی کاری، که او به جریان انداخته است، نه به نفع کارگران، بلکه همانند نیروی با آور همه کارها، بِنفع استعمال کننده آن تمام میشود، یعنی اینکه به شکل نیروی بارآور سرمایه جلوه میکند.

از آنجاییکه یکی از محدودیتهای این سود اضافه، اندازه قیمت تولید عمومی میباشد، که یکی از فاکتورهایش اندازه نرخ سود عمومی است، لذا این سود اضافه تنها میتواند از تفاضل بین قیمت تولید عمومی و انفرادی، و در نتیجه همچنین از تفاضل بین نرخ سود عمومی و انفرادی، حاصل گردد. هر مازادی علاوه بر این تفاضل، مشروط است به اینکه، محصولات به بالای و نه به همان قیمت تولید تنظیم شده توسط بازار، فروخته شوند.

دوماً: تا اینجا، سود اضافه کارخانه داری که آبشار طبیعی را بجای بخار به عنوان نیروی محرکه استفاده میکند، به هیچ عنوان خود را از هر سود اضافه دیگری مجزا نمیکند. هر سود اضافه معمولی یی، یعنی سود اضافه ای که حاصل معاملات اتفاقی یا نوسانات قیمت های بازار نباشد، توسط تفاضل بین قیمت تولید انفرادی برای کالاهای حاصل از این سرمایه بخصوص و قیمت تولید عمومی- که قیمت بازار کالاهای ایجاد شده توسط سرمایه در این قلمروی تولید بطور عموم یا قیمت بازار کالاهایی که با کل سرمایه سرمایه گذاری شده در این قلمروی تولیدی تولید شده اند، میباشد- تعیین میگردد.

اما حالا به اختلاف میرسیم.

این کارخانه دار مورد اشاره، سود اضافه خود را، یعنی مازادی را که قیمت تولید تنظیم شده توسط نرخ عمومی سود به شخص او اهدا میکند، مرهون کدامین شرایط است؟

در درجه اول یک نیروی طبیعی، نیروی محرکه آبشار، که بطور طبیعی موجود است و مانند ذغال سنگ که آب را به بخار تبدیل میکند، محصولی از کار نیست که ارزشی داشته باشد و باید با معادلی پرداخت گردد، یعنی هزینه داشته باشد. آن {آبشار} عامل تولید یی طبیعی است که در ایجادش کار استعمال نشده است.

اما این همه موضوع نیست. کارخانه داری که با ماشین بخار کار میکند نیز نیروهای طبیعی را که برایش خرجی نداشته اند و کار را برایش مولد تر میکنند، بکار می برد؛ و تا آنجا بیکه آنها {نیروهای طبیعی} از این طریق، تولید وسایل معیشت را که برای کارگران ضروریست ارزان تر میکنند، ارزش اضافه را و در نتیجه سود را افزایش می دهند؛ لذا این نیروها، همانند نیروی طبیعی اجتماعی کار، که از دل همکاری، تقسیم کار و غیره بر میخیزد، به انحصار

سرمایه درمی آیند. کارخانه دار برای ذغال سنگ پرداخت میکند، اما نه برای خاصیت آب در تغییر حالت آن به بخار و نه برای خاصیت انبساط بخار و غیره. این به انحصار در آوری نیروی طبیعی، یعنی {به انحصار در آوری} افزایش نیروی کار منتج از آنها، برای همه سرمایه هایی که با ماشین بخار کار میکنند، مشترک است. این میتواند آن بخش از محصول کار، که ارزش اضافه را نمایندگی میکند، در مقابل آن بخشی که به کار مزد تبدیل میشود، را افزایش دهد. تا آنجاییکه این عمل را انجام میدهد، نرخ سود عمومی را افزایش میدهد، اما هیچ سود اضافه ای، که دقیقاً تشکیل شده است از مازاد سود انفرادی در مقابل سود میانگین، را بوجود نمی آورد. لذا اینکه استعمال یک نیروی طبیعی، آبشار، در اینجا سود اضافه می آفریند، نمیتواند تنها از این حقیقت سر چشمه بگیرد که افزایش نیروی مولد کار در اینجا بدلیل استعمال یک نیروی طبیعی میباشد. باید شرایط تعدیل کننده دیگری دخیل باشند.

بر عکس. بکار گیری منحصر نیروهای طبیعی در صنعت میتواند بر اندازه نرخ سود عمومی تأثیر گذار باشد، زیرا بر حجم کاری که برای تولید وسایل معیشت ضروریست، تأثیر میگذارد. حال آنکه آن، بخودی خود، هیچ انحرافی را از نرخ سود عمومی ایجاد نمیکند و در اینجا موضوع درست برسر همین است. در ضمن: آن مازاد سودی، که سرمایه ای منفرد در محدوده یک قلمروی تولیدی مشخص، متحقق میکند- زیرا انحرافات در نرخهای سود بین قلمروهای تولیدی مجزا مدام در جهت نرخ سود متوسط هموار میگردند- صرف نظر از انحرافات اتفاقی، از یک کاهش هزینه سر چشمه میگیرد، یعنی از {کاهش} در هزینه های تولید، که یا از این بابت است که سرمایه ای بزرگتر از مقدار متوسط بکار برده شده و از این طریق هزینه های غیر حقیقی تولید کاهش داده میشوند، در حالیکه علل عمومی افزایش بارآوری کار (همکاری، تقسیم کار و غیره) میتوانند به میزان وسیع تری و با شدت بیشتری عمل کنند زیرا که میدان فعالیتشان وسیع تر شده است؛ یا هم از این بابت که صرفنظر از مقدار سرمایه بکار گرفته شده، روشهای کاری بهتر، اختراعات جدید، ماشینهای پیشرفته، مصنوعات شیمیایی محرمانه و غیره، بطور خلاصه ابزار تولید و روشهای تولیدی بهبود یافته، که بالاتر از سطح میانگین قرار دارند، بکار برده میشود. در اینجا کاهش قیمت هزینه و به پیامد آن مازاد سود، از آن نوع و نحوه ای که سرمایه بکار گرفته شده سرمایه گذاری میشود، سرچشمه میگیرد. آنها یا از این سرچشمه میگیرند که آن {سرمایه} در مقادیری فوق العاده در یک دست متمرکز شده است- اوضاعی که، به محضی که حجمهای مساوی ای از سرمایه بطور میانگین بکار گرفته شود، ملغی میگردد- یا اینکه یک سرمایه با حجمی معین به روش مولد ویژه ای بکار گرفته شود- اوضاعی که، به محض اینکه آن روش تولیدی ویژه عمومی شود و یا توسط روشی باز هم پیشرفته تر جایگزین شود، ملغی میگردد-.

لذا علت مازاد سود در اینجا از خود سرمایه نشأت میگیرد (که کاری که توسط آن بحرکت در می آید را نیز شامل میگردد) حال چه بدلیل تفاوت بزرگی سرمایه ای که بکار گرفته میشود باشد و چه بدلیل بکارگیری هر چه مؤثرتر آن؛ و در حقیقت هیچ دلیلی، برای اینکه تمام سرمایه موجود در یک قلمروی تولیدی نتواند به یک شیوه سرمایه گذاری شود، وجود ندارد. بر عکس، رقابت بین سرمایه ها تمایل به این دارد که این تفاوتها را هر چه بیشتر و بیشتر هموار کند؛ تعیین ارزش از طریق زمان کار اجتماعاً لازم، خود را از طریق ارزان سازی کالاها و اجبار

برای تولید کالاها تحت شرایط مناسب یکسان، به ثبوت میرساند. اما قضیه، برای مازاد سود کارخانه داری که از آبشار استفاده میکند، فرق دارد. نیروی مولد افزایش یافته کار، که توسط او استعمال می شود، نه از خود سرمایه و کار و نه از بکارگیری منحصر یک نیروی طبیعی متفاوت از سرمایه و کار، ولی ادغام شده در سرمایه، نشأت نمیگیرد. آن از بارآوری طبیعی بزرگتر کار، که به بکارگیری نیروی طبیعی گره خورده است، سرچشمه میگیرد، اما نه آن نیروی طبیعی ای که در دسترس تمام سرمایه در قلمروی تولیدی یکسان قرار داشته باشد، آنگونه که بطور مثال انبساط بخار است؛ آنیکه استعمالش به محض اینکه کلاً سرمایه ای در این قلمرو سرمایه گذاری شود، به نظر نمی آید. بلکه یک نیروی طبیعی قابل انحصار همچون آبشار که تنها در دسترس کسانی میباشد که قطعه های بخصوصی از زمین و از آن طریق مزایای همراه آنها را در اختیار دارند. این به هیچ وجه در قدرت سرمایه نیست که این شرایط طبیعی برای بارآوری بیشتر کار را، آنگونه که هر سرمایه ای میتواند آب را به بخار تبدیل کند، ایجاد نماید. این تنها بطور منطقه ای در طبیعت یافت میشود و آنجاییکه که موجود نیست نمیتوان آنرا از طریق گذاشتن سرمایه ای معین ایجاد کرد. آن به محصولاتی که از طریق کار ایجاد میشوند مانند ماشینها و ذغال و غیره بستگی ندارد، بلکه مرتبط است به شرایط طبیعی معین در مناطق معینی از زمین. آن بخش از کارخانه دارانی که آبشارها را در اختیار دارند، آن بخش دیگر را که آنها را در دسترس ندارند، از استفاده از این نیروی طبیعی محروم میکنند، زیرا که زمین و خصوصاً زمین مجهز به نیروی آب محدود است. این مانع از این نمی شود که حجم نیروی آب بکار گرفته شده در صنعت افزایش پیدا کند، هر چند تعداد آبشارهای طبیعی در یک کشور محدود است. آبشار را میتوان برای استفاده تمام و کمال از نیروی محرکه اش بطور مصنوعی مهار کرد؛ اگر این {آبشار} موجود باشد، چرخ آبی را میتوان بهبود داد، طوریکه بتواند نیروی آب هر چه بیشتری را بکار بگیرد. آنجاییکه چرخهای معمولی برای تأمین آب مناسب نیستند، میتوان از توربینها و غیره استفاده کرد. در اختیار داشتن این نیروی طبیعی در دستهای صاحبش تشکیل یک انحصار را میدهد، {یعنی} شرطی برای بار آوری بالای سرمایه گذاشته شده، چیزی که نمیتواند از طریق خود پروسه تولید سرمایه ایجاد گردد^{۳۴}. این نیروی طبیعی، که میتواند اینگونه به انحصار درآورده شود، همیشه به زمین وابسته است. اینچنین نیروی طبیعی ای متعلق به شرایط عمومی قلمروی تولیدی مورد نظر و به آن شرایطی از آن، که به طور عموم میتوانند ایجاد گردند، نمیباشد.

اگر حالا آبشارها و زمینی که به آن متعلق اند را در دستهای افرادی در نظر بگیریم که صاحبان این قطعات از کره خاکی اند، یعنی مالکان زمین، لذا اینها سرمایه گذاری در آبشار و استفاده سرمایه از آن را منع میکنند. آنها میتوانند استفاده از آن را مجاز یا منع کنند. اما سرمایه نمیتواند از درون خود، آبشار ایجاد کند. لذا آن سود مازادی که از این استفاده از آبشارها سرچشمه میگیرد، از خود سرمایه بیرون نمی آید، بلکه از استفاده سرمایه از یک نیروی طبیعی که میتواند به انحصار در آید و انحصار هم شده است {نشأت میگیرد}. تحت چنین شرایطی سود اضافه به بهره ارضی مبدل میگردد، یعنی اینکه به صاحب آبشار تعلق میگیرد. اگر صاحب

کارخانه به مالک آبشار سالانه ۱۰ £ پرداخت کند، در نتیجه مبلغ سودش ۱۵ £ خواهد بود. ۱۵ درصد از ۱۰۰ £ که مبلغ هزینه های تولیدی اش میباشد؛ و او در موقعیتی درست برابر با، یا شاید بهتر از، دیگر سرمایه دارانی که در همان قلمرو تولیدی و با بخار کار میکنند، میباشد. اگر سرمایه دار، خود مالک آبشار می بود، هیچ تفاوتی در موضوع نمی کرد. او مثل قبلاً ۱۰ £ سود اضافه بدست می آورد، نه به مثابه سرمایه دار، بلکه بعنوان مالک آبشار؛ و دقیقاً به همین علت که این مازاد، از این قرار، نه از سرمایه اش بلکه از اختیارش روی یک نیروی طبیعی، که از سرمایه اش مجزا و قابل انحصار و نیز در وسعتش محدود است، سرچشمه میگیرد، میباشد که آن به بهره ارضی مبدل میگردد.

اولاً: روشن ست که این بهره همیشه یک بهره تفاضلی است، زیرا به مثابه یک عامل تعیین کننده وارد قیمت تولید عمومی کالا نمیگردد، بلکه آن را مشروط میکند. آن {بهره تفاضلی} همیشه از تفاضل بین قیمت تولید انفرادی برای سرمایه ای منفرد، که نیروی طبیعی انحصار شده را در تصاحب دارد، و قیمت تولید عمومی برای سرمایه ای که بطور کلی در قلمروی تولیدی مورد نظر گذاشته شده است، سرچشمه میگیرد.

دوماً: این بهره ارضی از افزایش مطلق بارآوری سرمایه گذاشته شده و لذا همچنین از کار تصاحب شده توسط آن، که فقط میتواند ارزش کالا را کاهش دهند، منشأ نمیگیرد، بلکه از بارآوری نسبتاً بزرگتر سرمایه های انفرادی معین، گذاشته شده در یک قلمروی تولیدی، در مقایسه با سرمایه گذارهایی که از این شرایط مناسب، طبیعی و منحصر بفرد برای بارآوری محروم اند، سرچشمه میگیرد. مثلاً اگر بکارگیری بخار مزیتهایی بیار می آورد که در بکارگیری آبشار وجود نداشت و از جبران هزینه ها فراتر میرفت، هرچند که ذغال ارزش دارد و نیروی آب ندارد، لذا دیگر نیروی آب بکار برده نمی شد و نمیتوانست هیچ سود اضافه ای و در نتیجه هیچ بهره ارضی ای بیافریند.

سوماً: نیروی طبیعی منشأ سود اضافه نیست، بلکه فقط پایه ای است طبیعی برای آن، زیرا این پایه طبیعی، افزایش منحصر بفرد بارآوری کار را امکانپذیر میکند. به همین نحو هم ارزش مصرف کلاً حامل ارزش مبادله است اما نه علت آن. اگر همان ارزش مصرف میتواند بدون کار بدست آید، لذا هیچ ارزش مبادله ایی نمیداشت، اما همانند گذشته سودمندی طبیعی خود را حفظ میکرد. از سوی دیگر یک شیء، بدون داشتن ارزش مصرف، یعنی بدون اینکه حامل طبیعی کار باشد، هیچ ارزش مبادله ای نخواهد داشت. اگر ارزشهای متفاوت به قیمتهای تولیدی و قیمت های تولیدی منفرد متفاوت به یک قیمت تولید عمومی تنظیم کننده بازار هموار نمی شدند، آنوقت فقط یک افزایش بارآوری کار، از طریق بکارگیری آبشار، تنها میتواند قیمت کالاهای تولید شده با آبشار را کاهش دهد، بدون اینکه محتوای بخش سودی این کالاها را افزایش دهد، درست همانگونه که از سوی دیگر این افزایش بارآوری کار کلاً به ارزش اضافه تبدیل نخواهد شد، اگر سرمایه، بارآوری طبیعی و اجتماعی کار بکار گرفته شده توسط خود را به نفع خود، تصاحب نمیکرد.

چهارماً: مالکیت ارضی روی آبشار، بخودی خود هیچ ارتباطی با آفرینش این بخش از ارزش اضافه (سود) و از این قرار کلاً قیمت کالایی که به کمک آبشار تولید میگردد، ندارد و این سود اضافه، اگر هیچ مالکیت ارضی ای در کار نبود، هم وجود میداشت، مثلاً اگر آن ملک که آبشار در آن قرار دارد، توسط کارخانه دار به مثابه ملک فاقد مالک، مورد استفاده قرار میگرفت. مالکیت ارضی در حقیقت آن بخش ارزشی، که به سود اضافه تبدیل میشود، را نمی آفریند، بلکه فقط این را برای مالک ارضی، یعنی صاحب آبشار، مقدور میکند که این سود اضافه را از جیب کارخانه دار به جیب خود بکشاند. این علتی نیست برا آفرینش این سود اضافه، بلکه علتی است برای تبدیل آن به شکل بهره ارضی و لذا علتی است برای تصاحب این بخش از سود یا قیمت کالا توسط مالک زمین یا آبشار.

پنجماً: روشن است که قیمت آبشار، یعنی قیمتی که مالک ارضی در صورت فروش آن به شخص سوم یا خود کارخانه دار، بدست خواهد آورد، در وهله نخست در قیمت تولیدی کالا داخل نمیشود، هر چند که در قیمت هزینه انفرادی کارخانه دار وارد میشود؛ زیرا در اینجا بهره از قیمت تولیدی کالاهای از همان نوع، تولید شده توسط ماشینهای بخار، که مستقل از آبشار تنظیم میگردند، سرچشمه میگیرد. در ضمن این قیمت آبشار کلاً بیانی است غیر منطقی، که در لوای آن، روابط اقتصادی واقعی پنهان شده است. آبشار همانند زمین بطور کلی و همانند تمام نیروهای طبیعی، هیچ ارزشی ندارد، زیرا هیچ کاری را که در آن مادیت یافته باشد نمایندگی نمیکند و لذا هیچ قیمتی را، که معمولاً چیزی نیست بجز ارزش بیان شده در پول، نیز نمایندگی نمیکند. جاییکه ارزشی موجود نباشد، هیچ چیز که بتواند به پول بیان گردد هم وجود نخواهد داشت. این قیمت چیزی نیست بجز بهره به سرمایه تبدیل شده. مالکیت ارضی مالک را قادر میسازد که به تفاضل بین سود انفرادی و سود میانگین دست یابد؛ این سود که اینگونه بدست می آید و سالانه تجدید میشود، میتواند به سرمایه تبدیل گردد و لذا به مثابه قیمت خود نیروی طبیعی تظاهر کند. اگر سود اضافه ای، که بکارگیری آبشار به کارخانه دار میرساند، سالانه £۱۰ باشد و بهره میانگین ۵ درصد باشد، در نتیجه این £۱۰، بهره سالانه یک سرمایه £۲۰۰ را نمایندگی میکند؛ و این به سرمایه تبدیل شدن سالانه £۱۰، که آبشار مالک خود را قادر میسازد که از کارخانه دار تصاحب کند، بدین قرار به عنوان ارزش سرمایه ای خود آبشار تظاهر میکند. اینکه این { آبشار } خود هیچ ارزشی ندارد، بلکه قیمتش تنها بازتابی است از سود اضافه کسب شده، بگونه کاپیتالیستی محاسبه شده، بلافاصله از این واقعیت آشکار میگردد که قیمت £۲۰۰ تنها حاصلی است، بدست آمده از ضرب سود اضافه £۱۰ در ۲۰ سال، حال آنکه همان آبشار تحت شرایطی مشابه، مالک خود را قادر به تصاحب سالیانه این £۱۰ در مدتی نامعین - ۳۰، ۱۰۰، x سال - میگرداند، و حال آنکه از سویی دیگر اگر یک شیوه تولید جدید که بر پایه آبشار نباشد، قیمت هزینه کالاهای تولید شده توسط ماشینهای بخار را از ۱۰۰ به ۹۰ کاهش دهد، لذا سود اضافه و به پی آمد آن بهره و از آنجا قیمت آبشار ناپدید خواهد شد.

حال که ما بدین صورت مفاهیم عمومی بهره تفاضلی را مشخص کردیم، به سراغ ملاحظه آن در کشاورزی واقعی خواهیم رفت. هر آنچه در مورد این گفته میشود، در مورد معادن نیز بطور عمومی، صادق میباشد. <http://www.k-en.com> info@k-en.com